

جایگاه نصیحت امام مسلمین در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

اکبر طلاکی^{۱*}، فیروز اصلانی^{۲**}، ولی الله حیدرنژاد^{۳***}

۱. استادیار مرکز مطالعات عالی انقلاب اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و حقوق عمومی دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران

پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۷

دریافت: ۱۳۹۳/۷/۱۱

چکیده

در کتاب‌های روایی شیعه، به موضوع نصیحت حاکم اسلامی از سوی مردم به عنوان یک حق -تکلیف اشاره شده و در ادبیات فقهی - حقوقی کشور نیز رایج گردیده است. اما عدم تصریح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به مسئله «النصیحة لائمة المسلمین»، ابعاد و چگونگی اعمال آن موجب شده است تا در مورد امکان استفاده از ظرفیت‌های این مهم در تفسیر اصول این قانون از جمله مسئله امکان یا شیوهی نظارت مجلس خبرگان بر رهبری اختلاف نظر وجود داشته باشد. این مقاله به این پرسش پاسخ می‌گوید که آیا می‌توان برای «النصیحة لائمة المسلمین» مبنایی در قانون اساسی یافت و در این صورت ابعاد، گستره‌ی شمول و سازوکار اعمال آن در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه در مورد امام مسلمین چگونه خواهد بود. بدین منظور این مقاله با بررسی‌های روایی - فقهی و تطبیق اصول قانون اساسی با آن، نیز بررسی مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی و بازنگری قانون اساسی و بازخوانی پژوهش‌های پیشین، اصل ۸ قانون اساسی (دعوت به خیر) را به‌منزله‌ی مبنای این موضوع در نظام حقوقی کشور معرفی کرده و مدعی است که اعمال آن در مورد رهبری از طریق مجلس خبرگان ممکن و توجیه‌پذیر است.

کلیدواژه‌ها: اصل ۸، اصل ۱۱۱، امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به خیر، نصیحت امام مسلمین.

E-mail: Tala@ut.ac.ir

* نویسنده‌ی مسئول

**E-mail: aslanif@ut.ac.ir

*** E-mail: v.heidamezhad@yahoo.com

مقدمه

یکی از وظایفی که امیرالمؤمنین (ع) برای مردم در حکومت اسلامی قائل شده‌اند، نصیحت حاکم است. این وظیفه با عناوینی چون «النصيحة لائمة المسلمين»، در روایات دیگری که بدان اشاره خواهد شد، انعکاس یافته که بیانگر اهمیت موضوع است. از این رو بعید است که چنین موضوع خطیری از دید خبرگان تدوین و بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - که بخش مهمی از آن تعیین‌کننده‌ی حقوق و وظایف متقابل حاکم و مردم است - پنهان مانده باشد. لکن در هیچ کجای قانون اساسی تصریحی در مورد امکان یا نحوه‌ی نصیحت حاکم از سوی مردم وجود ندارد. از سوی دیگر، اصولی در قانون اساسی وجود دارد که با وجود اشاره‌ی مستقیم یا غیرمستقیم به وظیفه‌ی مردم نسبت به حکومت یا رهبری (شخص حاکم)، هنوز در مورد تعیین حدود و نحوه‌ی اعمال آن‌ها گفت‌وگو و بحث وجود دارد که چه بسا یافتن ارتباط آن‌ها با نصیحت حاکم بتواند به حل این مشکل کمک زیادی کند. یکی از این اصول، اصل ۸ قانون اساسی^(۱) است که یکی از وظایف مردم نسبت به دولت (حکومت) را دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر می‌داند، لکن تعیین حدود، شرایط و کیفیت آن را به قانون واگذار کرده و به دلیل عدم تصویب قانون خاص در این زمینه، مشخص نیست که تکلیف مردم نسبت به رهبری چیست. اصل ۱۱۱ نیز به وظیفه‌ی تعیین رهبر و اعلام انعزال رهبری فاقد شرایط از سوی نمایندگان مردم در مجلس خبرگان رهبری اشاره کرده اما تعیین لوازم و نحوه‌ی انجام آن را به خود خبرگان واگذار نموده است. ارتباط بین این دو اصل که یکی جزو اصول کلی است و دیگری در فصل رهبری قرار دارد نیز خود محل سؤال است که این سؤالات را می‌توان بدین ترتیب طرح کرد: «آیا مردم وظیفه‌ی دعوت به خیر یا امر به معروف و نهی از منکر رهبری را دارند؟ پاسخ منفی یا مثبت به این پرسش مبتنی بر کدام مبنای شرعی است و چه ارتباطی با وظیفه‌ی نصیحت حاکم دارد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، این کار باید مستقیم (فردی-علنی) یا غیرمستقیم (نماینده‌گی-مخفیانه) انجام گیرد؟ در صورت پذیرش شیوه‌ی غیرمستقیم، آیا می‌توان مستند به قانون اساسی خبرگان رهبری را متولی این امر دانست یا خیر؟ سازوکار آن چگونه خواهد بود؟» برای رسیدن به پاسخ این پرسش‌ها، به نظر می‌رسد ابتدا باید مفهوم نصیحت حاکم و ارتباط آن با اصل ۸ قانون اساسی (دیدگاه قانون اساسی به مسئله‌ی نصیحت حاکم) روشن شود. سپس به بررسی وظایف خبرگان رهبری مندرج در اصل ۱۱۱ قانون اساسی و تفاسیر ارائه‌شده در مورد آن‌ها در قالب مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی و بازنگری قانون اساسی، دیدگاه اعضای مجلس خبرگان، مقالات مرتبط و ... پرداخت.

۱. انواع نصیحت و مفهوم آن

در کتاب‌های حدیثی شیعی، احادیث متعددی در مورد وجوب «نصیحت» وارد شده (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۲۰۸) و به تبع آن بابی تحت این عنوان و نیز حرمت ترک آن وجود دارد (حرعاملی، ۱۴۰۹ق: ۳۸۱). از آنجا که گاه از این واجب^(۲) در کنار دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر نام برده شده است (سروی مازندرانی، ۱۳۸۲: ۳۶۰) و گاه «نصح» و نصیحت را مترادف امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد معنا کرده (محمود عبدالرحمان، بی‌تا: ۴۲۱) یا آن را همان دعوت به خیر دانسته‌اند (ارسطا، ۱۳۸۹-۱۳۹۰)^(۳) که محل تأمل است و با توجه به اهمیت موضوع نصیحت حاکمان و لزوم شناسایی ارتباط آن با اصل ۸، بررسی بیشتر در این زمینه ضروری به نظر می‌رسد. با توجه به تعابیر موجود در روایات، می‌توان نصیحت را در بعد اجتماعی^(۴) به سه نوع تقسیم کرد:

۱-۱. نصیحت برادر مسلمان (مردم نسبت به مردم)

این نوع نصیحت را که در روایات نصیحت مؤمن و نصیحت خلق (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۲۰۸)^(۵) هم تعبیر شده است، به «ارشاد فرد به مصالح دینی و دنیوی، تعلیم جاهل، تنبیه غافل و...»^(۶) (مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق: ۲۳۰) معنی کرده‌اند.

۲-۱. نصیحت عامه‌ی مسلمین (حکومت نسبت به مردم)

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌ی ۳۴ نهج‌البلاغه، یکی از حقوق مردم را که بر عهده‌ی حاکم است نصیحت آنان اعلام کردند^(۷) (سید رضی، ۱۴۱۴ق: ۴۴). در مورد معنای نصیحت در این مقام، در منابع فقهی بحث خاصی دیده نشد، اما به نظر می‌رسد که این‌جا نیز همان خیرخواهی در قالب ارشاد فرد به مصالح دینی و دنیوی، تعلیم جاهل، تنبیه غافل و... مدنظر باشد.

۳-۱. نصیحت ائمه‌ی مسلمین (مردم نسبت به حاکمان)

در چند حدیث به این عنوان تصریح شده است؛ از جمله حدیثی از پیامبر اکرم (ص) که می‌فرمایند: دین نصیحت است و بعد توضیح می‌دهند که آن، نصیحت نسبت به خدا و رسولش و کتابش و «ائمه‌ی مسلمین» و نسبت به تمام مسلمانان است و در روایتی دیگر می‌فرماید: سه چیز است که هیچ مسلمانی به آن خیانت نمی‌ورزد که یکی از آن‌ها نصیحت ائمه‌ی مسلمین است (مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق: ۲۳۰). اما در مورد معنای این واژه دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱-۳-۱. اطاعت از حاکم

در کتاب‌های روایی، به تبعیت از متن احادیث یادشده که نصیحت برای «خداوند و پیامبر

(ص) را در کنار نصیحت برای ائمه‌ی مسلمین قرار داده‌اند، عمدتاً آن را «اطاعت» معنا کرده‌اند؛ چه زمانی که به‌طور خاص نصیحت امامان معصوم (ع) را مدنظر داشته و از آن به «تصدیق امامت و وصایت و خلافت ائمه‌ی حق از جانب خداوند و اطاعت از امر و نهی آنان» (کلینی، ۱۴۲۹ق: ۴۱۸) تعبیر کردند و چه جایی که به‌طور عام در مقام تبیین مفهوم نصیحت پیشوایان، آن را «شناخت حقوق ائمه‌ی مسلمین، همکاری با آنان در حق و تألیف قلوب مردم برای اطاعت از ایشان» (سروی مازندرانی، ۱۳۸۲: ۳۶۰) یا «اطاعت آنان در حق» (مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق: ۲۳۰) تفسیر کردند. جالب آنکه حتی در جایی که این موضوع را ذیل بحث کلی نصیحت آورده و به نصیحت برادر مؤمن ملحق می‌کنند، باز هم آن را نه به معنای ارشاد بلکه به معنای «اقرار به نبوت و امامت ایشان، تبعیت از اوامر و نواهی و حفظ احکام ایشان در امت» (مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق: ۲۳۰) تلقی کرده‌اند.

۱-۳-۲. تذکر و نقد خیرخواهانه

در کتاب‌های متقدم فقهی شیعه، به موضوع نصیحت حاکمان نیز همانند مسئله‌ی امر به معروف و نهی از منکر آنان، کمتر پرداخته شده، لکن این موضوع به‌ویژه پس از تشکیل حکومت جمهوری اسلامی در ایران مورد توجه صاحب‌نظران قرار گرفته است، از جمله اینکه از برخی محدثان شیعه به‌دلیل آنکه تفسیری فراتر از معنی لغوی نصیحت ارائه داده و آن را به اطاعت معنا کرده‌اند، چنین انتقاد شده است: آنان (فیض کاشانی و علامه مجلسی) در واکنش به تفسیر ناصواب اندیشمندان سنی از نصیحت- اطاعت از خلیفه‌ی «ظالم» و منع خروج بر وی- واژه‌ی «ائمه» را در این احادیث، به «ائمه‌ی معصومین» منحصر و محدود کرده و چون آنان را منزله از خطا و لغزش می‌دانسته‌اند، وظیفه‌ی مردم را در زمینه‌ی نصیحت، به «تبعیت و اطاعت» منحصر کرده‌اند (سروش محلاتی، ۱۳۷۵: ۱۴۰-۱۴۳). همچنین دلایلی برای اثبات تفاوت نصیحت ائمه‌ی مسلمین با اطاعت از آنان و هم‌معنی بودن آن با ارشاد و نقد خیرخواهانه اقامه شده است (سروش محلاتی، ۱۳۷۵: ۱۴۰-۱۴۳)، از جمله: اول. استناد به خطبه‌ی امیرالمؤمنین (ع) که در مقام بیان حقوق حاکم اسلامی بر مردم، به دو وظیفه‌ی مردم یعنی نصیحت و اطاعت به‌گونه‌ی مجزا اشاره کرده‌اند^(۸) (سید رضی، ۱۴۱۴ق: ۴۴)، و نامه‌ای از ایشان که بین اطاعت‌کنندگان از خویش و ناصحان تفاوت قائل شده‌اند (سید رضی، ۱۴۱۴ق: ۳۳۴).^(۹) دوم. استناد به نقد دلسوزانه‌ی اصحاب پیامبر (ص) نسبت به خلفا که از برداشت آنان از نصیحت نشأت می‌گرفت (سروش محلاتی، ۱۳۷۵: ۱۴۰-۱۴۳). علاوه بر این دلایل، به‌نظر می‌رسد که از سایر مواردی که امیرالمؤمنین (ع) از واژه‌ی نصیحت استفاده

کرده‌اند، چه در وصیت به امام حسن (ع) که ایشان را به نصیحت برادر مؤمن، خواه نیکو و خواه قبیح (سید رضی، ۱۴۱۴ق: ۳۴۵)^(۱۱) نزد نصیحت‌شونده (طریحی، ۱۴۱۶ق: ۴۱۸).^(۱۱) توصیه می‌کنند و چه در توصیه به مردم برای پذیرش نصیحت از کسی که آن را به ایشان «اهد» می‌کند (سید رضی، ۱۴۱۴ق: ۱۴۰)^(۱۲) می‌توان مفهوم نقد دلسوزانه را برداشت کرد و با قرآینی آن را به نصیحت حاکمان تعمیم داد؛ از جمله آن‌ها ایشان در خطبه‌ای دیگر، پس از تشریح اهمیت حقوق متقابل والی و رعیت و نتایج سودمند ایفای این حقوق، توصیه‌ی مردم به «تناصر» در این امر و نیز اشاره به اینکه نصیحت کردن در حد توان یکی از حقوق واجب خداوند بر بندگان است، در پاسخ به حمد و ثنای طولانی و ابراز فرمان‌برداری و اطاعت یکی از یاران، مردم را به ارائه‌ی سخن حق و مشورت عادلانه به شخص خودشان دعوت می‌کنند، چراکه خود را جز با یاری خداوند از خطا مصون نمی‌دانند (سید رضی، ۱۴۱۴ق: ۳۴۵).^(۱۳) با توجه به این تفسیر از نصیحت حاکمان، بعضی اندیشمندان کلام امیرالمؤمنین (ع) را چنین معنی کرده‌اند: «نصیحت یعنی تذکر معایب و نواقص و ارائه‌ی راهکار برای اصلاح آن‌ها، «نصیحت در مشهد» یعنی حق تذکر و انتقاد رودررو و در حضور حاکم یا حاکمان و «نصیحت در مغیب» یعنی دفاع در برابر تهاجمات بی‌جا و بی‌اساس بر حاکمیت و همچنین تذکر در غیاب حاکم؛ نظیر آنچه متداول است که در روزنامه‌ها یا مجالس سخنرانی و یا تظاهرات آرام، نظریات و خواسته‌ها و نقص‌ها و راه اصلاح امور بیان می‌شود» (منتظری نجف‌آبادی، بی‌تا، ج ۲: ۴۳۶). البته تفسیر «نصیحت در مغیب» به تذکر در غیاب حاکم از طریق درج انتقاد در روزنامه یا اعلام آن در قالب راهپیمایی و... محل تأمل است. آیا می‌توان نصیحت «برادر مؤمن» در مغیب را که در روایات آمده است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۲: ۲۰۸)^(۱۴) به معنی اعلام ضعف‌های وی در مجالس عمومی یا خصوصی یا جراید محلی دانست؟ اگر پاسخ منفی باشد در مورد نصیحت «حاکم» عادل نیز با توجه به تبعات گسترده‌ی اجتماعی آن به طریق اولی منتفی خواهد بود. شاید مسئله‌ی اساسی‌تر این باشد که بدانیم آیا اصولاً نصیحت حاکم در مشهد، به معنای نصیحت وی در حضور دیگران است یا به معنای نصیحت رودرروی وی در خلوت و در غیاب دیگران؟ به نظر می‌رسد که یکی از آداب نصیحت و موعظه (از جمله در مشهد) آن است که علنی نباشد و در خفا صورت گیرد: «مَنْ وَعَظَ أَخَاهُ سِرًّا فَقَدْ زَانَهُ وَمَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَةً فَقَدْ شَانَهُ»^(۱۵) بنابراین، نصیحت در مشهد به معنای تذکر به حاکم (برادر مؤمن) در محضر وی و در غیاب دیگران است نه نصیحت در حضور دیگران که براساس روایات موجب خرد شدن شخصیت اوست^(۱۶) و نصیحت در مغیب به معنای دفاع از حاکم (برادر مؤمن) در غیاب او و در مجلس خصوصی یا عمومی است. بر همین اساس، چنانچه در باب نصیحت مؤمن در

مغیب آمده است، شاید بتوان یکی از مصادیق نصیحت حاکم در این حالت را علاوه بر حفظ آبرو و منع از غیبت و دفاع از وی در مقابل تعدی کننده، به مواردی چون نامه نگاری (سروی مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۹: ۹۵)^(۱۷) مخفیانه با وی نسبت داد و لذا نوشتن نامه‌ی سرگشاده و علنی کردن موضوع در رسانه‌ها نصیحت محسوب نمی‌شود. این مسئله به‌ویژه در مورد مسئولان نظام اسلامی اهمیت بیشتری دارد؛ چنانکه امام خمینی (ره) از وعاظ می‌خواهد که برای حفظ حیثیت نظام، اشتباهات مسئولان را در منابر علنی نکرده و مخفیانه تذکر دهند و تفاهم کنند و در صورت عدم پذیرش به مصادر امور مراجعه کنند (امام خمینی، بی‌تا، ج ۱۶: ۳۴۹).

۱-۳-۳. تذکر در عین اطاعت

به نظر می‌رسد در مقام نصیحت حاکم عادل، بتوان بین تذکر دلسوزانه و اطاعت از وی جمع کرد، چنانکه بعضی بدان تصریح کرده‌اند: «نصیحت به معنی دلسوزی و خیرخواهی و تلاش برای اصلاح و تصحیح امور آمده است و اگر نقدی هم صورت بگیرد، از روی دلسوزی و خیرخواهی و اطاعت است نه نقد به‌عنوان مقابله. ناصح می‌خواهد کار را پیش ببرد نه اینکه کار را خراب کند لذا خودش هم به‌گونه‌ای برای اصلاح تلاش می‌کند» (کعبی، ۱۳۹۱: ۱۵) و نیز «باید النصیحة لائمة المسلمین را درست معنا کرد. نصیحت در اینجا خیرخواهی است؛ یعنی هر شهروندی و هر کسی که تحت ولایت ولی امر است، باید خیرخواه باشد و در حضور و غیاب و در هر موقعیتی از ولی امر دفاع کند، و اگر احیاناً شبهه‌ای در ذهن‌ها است، آن را برطرف کند. اگر پرسشی هست پاسخ دهد و اگر احیاناً خودش هم سؤال دارد، مطرح کند و جواب بگیرد» (جتی، ۱۳۸۵: ۵۳-۵۴). این تعریف هم جامع معانی قبل است و هم مانع خلط بین نصیحت با اعمالی مانند «بغی» خواهد شد. به‌طور مثال گفته شده «اگر گروهی در دولت اسلامی و در برابر امام شکل بگیرد و نسبت به خط‌مشی‌های دولت و یا عملکرد کارگزاران و ترکیب دولت، دست به مخالفت بزنند و بدون ایجاد شورش و قیام علیه امام نقطه نظرهای اصلاحی خود را مطرح و خواستار تغییراتی در خط‌مشی‌ها، عملکردها و یا ترکیب دولت اسلامی شوند، باغی شمرده نمی‌شوند و دولت اسلامی باید در برابر این گروه که با صداقت عمل می‌کنند و در حقیقت به‌خاطر انجام وظیفه «النصیحة لائمة المسلمین» قیام نموده‌اند با بردباری نقطه نظرها و پیشنهادها را استماع کند و از مشاوره با آنان دریغ نرزد و با منطق و دلیل اشتباهات آنان را متذکر گردد، و مادام که راهی منطقی برای حل مشکل مخالفت آنان وجود دارد از هر نوع خشونت اجتناب ورزد» (عمید زنجانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۳۳۳). البته نصیحت به معنای نقد را می‌توان در مورد حاکم عادل پذیرفت، اما در مورد امام معصوم (ع)

که تصور خطا و اشتباه از وی نمی‌رود، به نظر می‌رسد حق با علمایی است که نصیحت را اطاعت معنا کرده‌اند. بنابراین دعوت امیرالمؤمنین از مردم برای نصیحت خود را باید به حساب شخصیت والای آنان گذاشت که هیچ‌گاه خود را از خطا مصون نمی‌دیدند. از این رو اگرچه ایشان وظیفه‌ی خود می‌دانند که مردم را به نقد عملکرد خویش تشویق کنند، مردم اگر اعتقاد به عصمت ایشان داشته باشند، نباید به خود حق اعتراض و انتقاد بدهند. باید دقت داشت که - علی‌رغم برداشت بعضی نویسندگان (سروش محلاتی، ۱۳۷۵: ۱۴۰-۱۴۳) - برخورد بزرگوارانه‌ی معصومین با افراد منتقد را نمی‌توان به معنای جواز عمل معترضان دانست، بلکه امام وظیفه‌ای دارد و مردم وظیفه‌ای. او موظف است باب نقد را مسدود نکند و در مقابل مردم با بصیرت نیز باید بداند که معصومین جز اجرای فرمان الهی کاری انجام نمی‌دهند. کما اینکه در قضیه‌ی قضاوت شریح قاضی بین یهودی و امیرالمؤمنین (ع)، اگرچه امام خود را مانند سایر افراد امت موظف به حضور در محکمه برای طرح دعوا می‌داند، درخواست قاضی برای معرفی شاهد را اجرا می‌کند و در نهایت خود را تابع رأی قاضی می‌داند، اما پس از ختم دادرسی و صدور حکم و در مقام آموزش وی و از جایگاه قاضی القضاة به او اعتراض می‌کند.^(۱۸) البته شاید انتقاد یاران ائمه را نتوان در تمامی موارد گناه تلقی کرد، چراکه گاه منظور از استیضاح امام یافتن حکمت و دلیل عمل ایشان بوده است، درحالی‌که سؤال‌کننده هدفی جز یاری و اطاعت امام نداشته است.

۲. مبنای نصیحت حاکم

چنانکه در مقدمه بیان شد، با بررسی اصول قانون اساسی می‌توان در بدو امر به شباهت دو فریضه‌ی دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر با نصیحت حاکم پی برد. از این رو برای یافتن رابطه‌ی نصیحت حاکم با این اصل کلی و مبنایی قانون اساسی، باید به بررسی ارتباط آن با اجزای اصل پرداخت.

۲-۱. رابطه‌ی نصیحت حاکم با امر به معروف و نهی از منکر

تفاوت‌ها یا شباهت‌های بین نصیحت به‌طور عام و نصیحت حاکم به‌طور خاص را می‌توان با امر به معروف و نهی از منکر از خلال مباحث موجود در کتاب‌های فقهی به شرح زیر استنباط کرد.

۲-۱-۱. ماهیت

گفته شده که از حیث ماهیت می‌توان بین این دو تمایز قائل شد، به این معنا که «در ماهیت

امر به معروف و نهی از منکر، نوعی ولایت برای عموم افراد جامعه‌ی اسلامی نسبت به یکدیگر نهفته است و براساس این ولایت است که آنان می‌توانند در امور یکدیگر مداخله ... نمایند ... اگر بپذیریم که در ماهیت نصیحت به ائمه‌ی مسلمین، این نوع ولایت نهفته نباشد و حالت آمرانه و ناهیا به خود نگیرد، این فریضه از فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر به کلی متمایز می‌گردد» (منتظری نجف‌آبادی، ۱۴۰۹ق، ج ۸: ۳۰۹-۳۱۰). در این مورد باید گفت اگرچه استعلایی بودن امر به معروف و نهی از منکر امری قابل قبول است، لزوماً به این معنا نیست که در نصیحت هیچ‌گونه ولایتی نهفته نباشد. چراکه نصیحت نیز نوعی مداخله و تصرف در امور دیگران است که نیازمند نوعی ولایت است و بر همین اساس است که در یکی از کتاب‌های فقهی از تعبیر «ولایت التواصی» برای توصیه به حق و صبر استفاده شده است، با این استدلال که حتی تواصی نیز اگرچه مجری آن مردم باشند، شعبه‌ای از قدرت و ولایت عدول مؤمنان است (بحرانی، ۱۴۲۶ق: ۴۵).^(۱۹) البته «ولایت مقول به تشکیک و دارای مراتب» (منتظری نجف‌آبادی، ۱۴۰۹ق، ج ۸: ۳۱۰) و شدت و ضعف (بحرانی، ۱۴۲۶ق: ۴۵)^(۲۰) است، از این رو می‌توان گفت ولایتی که در نصیحت وجود دارد، به اندازه‌ی ولایت امر به معروف و نهی از منکر نیست و لذا ماهیت آن به صورت آمرانه نخواهد بود.

۲-۱-۲. مراتب اجرا و عمل

از این منظر، نصیحت نسبت به امر به معروف و نهی از منکر اخص است. چون اولی از مرحله‌ی گفتار فراتر نمی‌رود، اما دومی در برخی موارد به مرحله‌ی رفتار و اقدام عملی نیز می‌رسد. بر همین اساس «نصیحت ائمه‌ی مسلمین وظیفه‌ی عموم مسلمانان در جامعه‌ی اسلامی است؛ اما امر به معروف و نهی از منکر در برخی مراتب اعلای آن وظیفه‌ی حکومت اسلامی بوده یا منوط به اذن حاکم جامع‌الشرایط است» (منتظری نجف‌آبادی، ۱۴۰۹ق، ج ۸: ۳۰۹).

۲-۱-۳. شیوه‌ی اجرا

چنانکه اشاره شد، نصیحت باید مخفیانه باشد. البته امر به معروف و نهی از منکر نیز به‌طور طبیعی باید در مرحله‌ی اول مخفیانه انجام گیرد، اما در صورت احتمال تأثیر، می‌تواند علنی هم باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۸۷).^(۲۱) از نظر مقام معظم رهبری، اگر نهی از منکر مسئولان متضمن افشای نقاط منفی ایشان باشد، به لحاظ حفظ مصالح صحیح نیست و باید در خفا انجام گیرد (خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۵/۱۶). بر همین اساس شاید بتوان گفت که رسانه‌ها، ابزارهای امر به معروف و نهی از منکر و آن هم در مرحله‌ی هستند که نصایح اثر نداشته و «قصور» به «تقصیر» «علنی» تبدیل شده، اطلاع عموم شرط تأثیر بوده و خلاف مصالح نباشد.

۲-۱-۴. انگیزه

بعضی تفاوت این دو مفهوم را در مسئله‌ی «نیت و انگیزه‌ی خیرخواهانه» دانسته‌اند: «قوام نصیحت به انگیزه‌های خیرخواهانه آن است... در واژه‌های انتقاد و حتی امر به معروف و نهی از منکر، انگیزه‌ها و نیت‌ها چندان دخالتی ندارند به این معنا که انتقاد ممکن است با انگیزه مثبت همراه باشد و یا با انگیزه منفی...» (سروش محلاتی، ۱۳۷۵: ۱۴۰). اما به نظر می‌رسد در مورد انگیزه‌ی خیرخواهی، بین نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر تفاوتی نباشد، چراکه آنچه در «وجوب» امر به معروف و نهی از منکر شرط نیست، داشتن قصد قربت و انگیزه‌ی الهی است (موسوی خمینی، ۱۴۲۵ق: ۲۹۱).^(۲۲) چنانکه نصیحت نیز می‌تواند دارای انگیزه‌ی الهی نباشد، اما «سزاوار است که امر به معروف و ناهی از منکر، مانند پزشک معالج مهربان و پدر با شفقت که مراعات مصلحت مرتکب را می‌نماید، باشد» (موسوی خمینی، ۱۴۲۵ق: ۳۲۱).

۲-۲. رابطه‌ی نصیحت حاکم با دعوت به خیر

از بعضی عبارات فقهی چنین استنباط می‌شود که دعوت به خیر معنای خاص و متفاوت از امر به معروف و نهی از منکر دارد چنانکه آن را به معنای «ارشاد و تعلیم احکام» (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷ق: ۵۴۸)^(۲۳) دانسته یا از مصادیق «تهدیر» یعنی ترسانیدن مؤمن از وقوع در ضرر دینی و دنیوی (موسوی قزوینی، ۱۴۲۴ق، ج ۲: ۲۶۹) برشمرده‌اند. در مورد تفاوت ارشاد جاهل با امر به معروف و نهی از منکر گفته شده: «ارشاد در جایی است که شخص، نسبت به حکم یا موضوع و یا هر دو جاهل باشد، بر خلاف امر به معروف و نهی از منکر که فرد، عالم به حکم و موضوع است» (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶ق، ج ۱: ۳۵۷). به عبارت دیگر، زمانی که فردی «عمداً» عمل خلاف شرع انجام می‌دهد، عمل او معصیت و منکر خواهد بود که نیازمند امر به معروف و نهی از منکر است (مصطفوی، ۱۴۲۱ق: ۳۶).^(۲۴) از این رو می‌توان نتیجه گرفت که دعوت به خیر، مقدمه‌ی امر به معروف و نهی از منکر است: «طبیعت امر به معروف و نهی از منکر با معنی تعلیم و ارشاد و نصیح، متفاوت و به گونه‌ای است که متلازم با عمل و تحقق معروف و ریشه‌کن شدن منکر است و به همین دلیل این مرحله پس از انجام مراحل سه‌گانه‌ی تعلیم و ارشاد و نصیح انجام می‌گیرد و قبل از اتمام این مراحل توسل به امر به معروف و نهی از منکر نادرست است و با موازین اسلام وفق نمی‌دهد» (عمید زنجانی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۲۳۰). پس مواردی مانند تعلیم جاهل را که در بعضی از کتاب‌های تحت عنوان مراتب امر به معروف و نهی از منکر آورده شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۹۴)، صرفاً به‌عنوان یکی از مراحل مقدماتی آن و در قالب دعوت به خیر می‌توان پذیرفت.^(۲۵) با توجه به

آنچه در مورد ویژگی‌های نصیحت و تفاوت آن با امر به معروف و نهی از منکر گفته شد، به نظر می‌رسد نصیحت یکی از انواع دعوت به خیر است و از این منظر اصل ۸ قانون اساسی مبنایی برای نصیحت مردم از سوی حاکمان (دلسوزی در قالب تنبیه غافل و ارشاد جاهل) و حاکمان از سوی مردم (دلسوزی در قالب اطاعت، دفاع و تذکر خیرخواهانه) است.

۳. نحوه‌ی اعمال نصیحت حاکم

تدوین‌کنندگان اصل ۸، چگونگی تحقق (تعیین شرایط، حدود و کیفیت) آن را در قسمت پایانی اصل به قانون واگذار کرده‌اند که براساس مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، منظور آنان از قانون هم قانون اساسی و هم قوانین عادی است. (اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۰۹-۴۱۰).^(۲۶) با توجه به اینکه تاکنون قانون عادی در مورد کیفیت انجام دعوت به خیر و نصیحت حاکم تصویب نشده است (در قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر، اگرچه از حق مردم برای نصیحت و دعوت به خیر نام برده شده است، این مفاهیم نه تعریف شده و نه حدود و شرایط و کیفیت آن تبیین شده است)،^(۲۷) از این‌رو ابتدا باید به بررسی فقهی موضوع پرداخت و سپس در اصول دیگر قانون اساسی به دنبال راهکارهای اعمال آن بود. شایان ذکر است که نصیحت ائمه‌ی مسلمین می‌تواند شامل تمامی مسئولان نظام باشد، لیکن در این مقاله صرفاً به نصیحت امام مسلمین اشاره می‌شود.

۳-۱. بررسی راهکارهای اعمال نصیحت حاکم

همان‌طور که بیان شد، نصیحت مخصوص زمانی است که مردم احساس کنند حاکم اسلامی بدون تعمد مرتکب خطایی شده است. از این‌رو گفته شده: «خطاهای حاکمی که از ابتدا حکومت او براساس ضوابط شرعی منعقد گردیده اگر جزئی و شخصی باشد و به کرامت اسلام و مسلمانان لطمه‌ای وارد نیاورد، حکم به عزل یا جواز خروج علیه وی از این جهت مشکل است و حتی می‌توان گفت با ارتکاب چنین خطاهایی از عدالت نیز بیرون نمی‌رود- البته در صورتی که ما عدالت را عبارت از ملکه بدانیم- و اگر قبول کردیم که با وقوع این خطاها از عدالت خارج می‌شود وظیفه در چنین شرایطی نصیحت و ارشاد است و بعید است که در این‌گونه موارد، نوبت به قیام و مبارزه‌ی مسلحانه برسد» (منتظری نجف‌آبادی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۴۲۰). بدون ورود به این بحث که خروج حاکم از عدالت، قاعدتاً موجب انزال وی می‌شود یا خیر، لزوم نصیحت در صورت خطای حاکم قابل قبول است، اما پرسش این است که چگونه باید این نصیحت از سوی مردم انجام گیرد؟ پیشتر اشاره شد که نصیحت باید

مخفیانه باشد؛ یعنی اگر دسترسی به حاکم باشد باید در خفا او را نصیحت کرد و الا با ارسال نامه و... بدون اطلاع دیگران.^(۲۸) اما با توجه به عدم دسترسی مردم به رهبری چه باید کرد؟ راهکار نهادهای که می‌توان از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای نصیحت حاکم استنباط کرد، مجلس خبرگان رهبری است. اعضای این مجلس که با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند، علاوه بر وظیفه‌ی شناسایی و کشف رهبری نظام در صورت فوت یا از دست دادن شرایط رهبر قبلی، می‌توانند برای پیشگیری از مشکلات بعدی به نمایندگی از مردم او را نصیحت و ارشاد کنند. البته این امر به تصریح در قانون اساسی بیان نشده^(۲۹) و مخالفانی دارد که در ادامه بدان اشاره خواهد شد، لکن می‌توان از منطوق و مفهوم کلام برخی اعضای سابق و فعلی مجلس خبرگان رهبری، کارویژه‌ی این مجلس را به‌عنوان نماینده‌ی مردم در دعوت به خیر رهبر استنباط کرد. به‌طور مثال آیت‌الله جوادی آملی در پاسخ بدین سؤال که آیا چنین مجلسی در سایر کشورها هم پیش‌بینی شده است؟ چنین پاسخ می‌دهد: «می‌طلبد که کارشناسان فقهات و عدالت، در دو مرحله (حدوث) و (بقاء) محققانه سنت و سیرت رهبری نظام را مراقب باشند، چنانکه آحاد مردم نیز برابر اصل هشتم قانون اساسی عهده‌دار دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر متقابل بین دولت و ملت‌اند» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۵).

سپس به این نکته اشاره می‌کنند که اگر مردم خود بتوانند مستقیماً رهبر را شناسایی کنند، نیازی به مجلس خبرگان رهبری نخواهد بود، مگر به لحاظ بقای شرایط و اوصاف که جهت مراقبت مستمر شاید وجود آن لازم باشد. البته آن هم منوط به آن است که حضور مستمر و پیگیری مردم ممتنع یا ممنوع یا دشوار و پیچیده باشد و گرنه حضور دائمی خود ملت کافی است (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۸). از سوی دیگر، با وجود آنچه در مورد عدم امکان امر به معروف و نهی از منکر حاکم عادل بیان شد، شاید بتوان یک کارویژه‌ی دیگر برای مجلس خبرگان در این چارچوب تصور کرد و آن وقتی است که مردم احتمال دهند که حاکم قصد ارتکاب گناه دارد یا به گمان خروج حاکم از عدالت بخواهند وی را امر به معروف و نهی از منکر زبانی کنند. در این حالت با توجه به فتوای امام خمینی (ره) مبنی بر اینکه «مجرد کشف خلاف چیزی که امام جمعه گفته، دلیل بر دروغ‌گویی او نیست، زیرا ممکن است گفته‌ی او از روی اشتباه یا خطا و یا توریه باشد، و سزاوار نیست انسان به مجرد توهّم خروج امام جمعه از عدالت، خود را از برکات نماز جمعه محروم نماید» (موسوی خمینی، ۱۴۲۵ق: ۸۷۷). باید سازوکاری برای احراز خروج امام از عدالت وجود داشته باشد، چراکه تا برای مکلف احراز نشود که عمل «امام {جماعت} که او آن را ظلم می‌شمارد، با علم و اختیار و بدون مجوز شرعی بوده، مجاز نیست که حکم به فسق او نماید» (حسینی خامنه‌ای، ۱۴۲۴ق: ۱۱۳). شاید

بهترین سازوکار برای این امر نیز مجلس خبرگان رهبری باشد که ارتباط آن با مردم، هم از وقوع چنین اتفاقاتی که براساس ظن و گمان حادث می‌شود جلوگیری می‌کند و هم جلوی سوء استفاده‌ی دشمنان را خواهد گرفت. آیت‌الله جنتی این دو کارویژه را چنین جمع کرده است: «اگر زمانی مردم دیدند کسی که به‌عنوان رهبر انتخاب شده، یکی از شرایط، همچون عدالت را ندارد یا اقداماتی می‌کند که با تدبیر نمی‌سازد و یا مضر است، در این صورت از طریق خبرگان که نمایندگان آنها هستند و این مسؤلیت را از سوی آنها بر عهده گرفته‌اند، اقدام می‌کنند و نظریات خود را به آنان منتقل می‌کنند تا تحقیق کنند که اگر درست است، اقدام کنند و اگر واقعیت ندارد، به مردم توضیح دهند» (جنتی، ۱۳۸۵: ۵۹). با این حال به‌نظر می‌رسد هنوز اعضای مجلس خبرگان رهبری به لحاظ ذهنی و عملی زمینه‌ی لازم را برای ارتباط با مردم فراهم نکرده‌اند، چنانکه یکی از اعضای مؤثر این مجلس در پاسخ به این پرسش که آیا «مجلس خبرگان راهکاری اندیشیده‌اند که مجرای وجود داشته باشد که اگر مردم بخواهند نصیحت یا امر به معروف و نهی از منکر بکنند از آن طریق با رهبری ارتباط برقرار کنند؟» اگرچه به امکان مراجعه‌ی مردم به نمایندگانشان (در مجلس خبرگان) اشاره می‌کند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵: ۵۲)، در جای دیگر تصریح می‌کند که «چون آقایان حقوق یا مقرری ندارند حتی مثلاً در حوزه انتخابیه‌شان هم با هزینه نظام دفتری ندارند که مردم با آنها تماس بگیرند و اگر خودشان امکاناتی داشته باشند محلی را برای این کار تهیه می‌کنند». و نیز راه دیگر نصیحت رهبری را اعلام نظرهای مردم از طریق مطبوعات می‌داند و به این نکته که «انتقاد نسبت به رهبری محذورات خاص خودش را دارد که در جراید و مطبوعات نمی‌تواند به‌صورت صریح و آشکار - مثل دیگر مسؤولان نظام - مطرح شود» پاسخ نمی‌دهد (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵: ۵۳). مانع دیگر این ارتباط محرمانه بودن فعالیت‌های مجلس خبرگان به استناد برخی مصالح است، درحالی‌که به اعتراف برخی اعضای این مجلس «اگر مصلحت ایجاد می‌کرد و مجلس خبرگان موارد نظارت خویش را در سطح جامعه منتشر می‌کرد، بیشتر موجب اعتماد مردم و استحکام نظام می‌شد» (استادی، ۱۳۸۵: ۷۰).

۳-۱. اعمال نصیحت حاکم و اصل ۱۱۱

در بند قبل مجلس خبرگان رهبری برای اعمال نصیحت حاکم مطلوب دانسته شد، اما در این بند به دنبال آنیم که آیا از قانون اساسی نیز چنین کارویژه‌ای قابل برداشت است؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است تا اصل ۱۱۱ قانون اساسی بررسی شود. براساس این اصل، تشخیص اینکه رهبر از «انجام وظایف قانونی خود ناتوان شده یا فاقد یکی از شرایط ...

گردیده، یا اینکه از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است» با مجلس خبرگان است. اگرچه تشخیص فقدان شرایط در رهبری، به‌طور منطقی لزوم نظارت بر صفات وی را در پی دارد، خود مسئله‌ی نظارت مورد اختلاف است و طبیعتاً اینکه مجلس خبرگان رهبری وظیفه‌ی نصیحت رهبر را نیز بر عهده داشته باشد، نیازمند تأمل بیشتری است. توضیح آنکه در مجلس بازنگاری قانون اساسی، پیشنهاد اضافه کردن عبارت «نظارت بر حسن انجام وظایف رهبری» به وظایف خبرگان رأی لازم را نیاورد. دلایل مخالفانی چون آقایان موسوی خوئینی‌ها و عبدالله نوری آن بود که نظارت بر رهبری از سوی خبرگان، ایجاد رهبری مخفی (اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۲۶۲)، پایین آوردن شأن مقام رهبری در مقابل سایر قوا (اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۲۶۳-۱۲۶۴) و تضعیف ایشان (اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۲۶۹) است. مرحوم عمید زنجانی با نظارت موافق بودند، اما تدابیر دیگری را لازم می‌دانستند (اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۲۶۷). در مقابل آقایان امینی، طاهری خرم‌آبادی، آذری قمی و مؤمن معتقد بودند که لازمه‌ی اصل ۱۱۱ نوعی نظارت یا مراقبت بر رهبری است (اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۲۶۴) و براساس همین اصل، در مجلس خبرگان هیأت تحقیق تشکیل شد که مورد استقبال امام قرار گرفت (اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۲۶۸) و نیز اعتقاد داشتند که وجود این نظارت نه تضعیف رهبری بلکه تحکیم ایشان است (اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۲۷۳). اگرچه برخی علت مخالفت با این پیشنهاد را «نداشتن تئوری مشخص و شفاف در فقه حکومتی، در بیانات برخی از اعضای شورای بازنگاری قانون اساسی» (محرمی، ۱۳۸۵: ۱۰۹) دانسته‌اند، چه بسا بتوان دلیل بعضی از این مخالفت‌ها را که تاکنون استمرار یافته- علاوه بر استناد به عدم تصویب درج این واژه در اصل ۱۱۱- در دو نکته یافت: اول: خلط اصل نظارت با نظارت بر نهادهای زیر نظر رهبری و دوم: اعتقاد به اینکه برای تشخیص فقدان شرایط رهبری، نظارتی کلی کافی است و نباید به بهانه‌ی آن، بر تک تک اقدامات رهبری نظارت کرد.^(۳۰) در هر حال، به نظر می‌رسد که اعضای مجلس خبرگان با استناد به صلاحیت مندرج در اصل ۱۰۸ قانون اساسی،^(۳۱) هم در مقام نظر^(۳۲) و هم در مقام عمل، نظارت گسترده‌ای در قالب کمیسیون تحقیق خبرگان برای خود قائل شده است^(۳۳) و شخص مقام معظم رهبری نیز در عین اینکه عملکرد نهادهای موسوم به زیر نظر رهبری را عملکرد رهبری نمی‌دانند، معتقدند که نه تنها خبرگان می‌توانند با بررسی نصب و عزل‌های رهبری در

این دستگاه‌ها به عدالت، تدبیر و مدیریت رهبری نظارت کنند، بلکه معتقدند اگر در دستگاه‌ها تخلفی صورت گرفت و به رهبری گزارش دادند و او هم با احراز خلاف، سکوت کرد و اقدامی انجام نداد، این به شرایط رهبری ارتباط پیدا می‌کند (جنتی، ۱۳۸۵: ۵۷). اما موضوع مورد بحث ما گامی فراتر از این مسئله است و آن مبتنی بر تفسیری است از اصل ۱۱۱ که براساس آن خبرگان موظف به جلوگیری از بروز اختلال در فعالیت رهبری نیز هستند، چنانکه آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است: «وظیفه فرعی دیگر خبرگان، نظارت بر کارهای رهبری است تا خدای ناکرده کار به عزل کشیده نشود. مجلس خبرگان با تعیین یک (هیئت تحقیق) کار کنترل و نظارت را انجام می‌دهد. چون ممکن است جریانی تدریجی الوقوع باشد، لذا می‌توان از نقطه‌ای که شروع شده آن را پیش‌گیری کرد یا گاهی اوقات کار از نقطه‌ای شروع شده که احتمال وقوع خطا در آن هست و می‌توان همان نقطه خطا را بست. لذا هیئت تحقیق از باب قاعده «هرچه بعد از وقوع رفع‌اش واجب است، قبل از وقوع دفع‌اش واجب است» از بروز اختلال در دستگاه رهبری جلوگیری می‌کند» (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۴۲). به این نظر ایرادهایی وارد شده است: ۱- در این برداشت غایت نظارت، معزول نشدن رهبر تلقی شده است که خبرگان باید با نظارت خود مانع از عزل شود. این تلقی نیز شاهدهی از قانون به‌همراه ندارد. از نظر قانون اساسی و نیز برطبق آیین‌نامه‌ای که برای هیأت تحقیق به تصویب خبرگان رسیده است، حفظ رهبری از وظایف خبرگان شمرده نمی‌شود. خبرگان مرجع تشخیص از دست دادن شرایط است و برای این کار می‌تواند به تحقیق و بررسی بپردازد. خبرگان به استناد کدام قانون مجاز به اقداماتی است که به تشخیص خود راه خطا را در کار رهبری می‌بندد؟ ۲- از آن‌جا که رفع اختلال و ناهنجاری بعد از وقوع در حیطه وظایف خبرگان نیست، لذا موردی برای تمسک به قاعده مزبور وجود ندارد. ۳- مجلس خبرگان و هیأت تحقیق آن موظفند براساس قانون مربوطه اقدام کنند و با توجه به اینکه محدوده اختیارات و وظایف آنها به تفصیل روشن شده است، جایی برای استناد به یک قاعده بیرونی - هرچه رفع‌ش واجب است، دفع‌ش نیز لازم است - وجود ندارد. جلوگیری از بروز اختلال در کار رهبری براساس این قاعده یک (تکلیف عام) است و برای نهاد خبرگان تکلیف خاصی ایجاب نمی‌کند» (سروش محلاتی، ۱۳۷۸: ۱۳۷). اما در پاسخ به این سه ایراد باید گفت: اولاً، نه تنها غایت نظارت خبرگان معزول نشدن رهبری نیست، بلکه غایت آن اعلام انعزال وی است، کما اینکه آیت‌الله مصباح در مباحث دیگر خود پس از تبیین شرط پرهیز از توهین و رعایت شئون طرف مقابل در زمان امر به معروف و نهی از منکر، به لزوم توجه به این مسئله در بحث امر و نهی حاکم جامعه‌ی اسلامی اشاره کرده و تصریح می‌کند: «در ساختار جمهوری اسلامی، یک دستگاه قانونی به نام

کمیسیون هیأت تحقیق در مجلس خبرگان برای نظارت بر عملکرد رهبری قرار داده شده تا با کمترین ضرر، اشتباه محتمل رهبری کانون توجه قرار گیرد و بررسی شود. اگر ثابت شود که این مطلب صحت دارد و رهبری دچار انحراف از مسیر اصلی انقلاب گردیده است، خودبه-خود از مقامش کنار می‌رود و این مطلب را مجلس خبرگان به اطلاع مردم می‌رساند (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۷۵). ثانیاً، قاعده‌ی مزبور قاعده‌ای عقلی است که نیازی به تصریح آن در قانون وجود ندارد، یعنی همان‌طور که ایرادکننده، خود، از اصل ۱۱۱ قانون اساسی به ضرورت نظارت ولو بر صفات رهبری (سروش محلاتی، ۱۳۷۸: ۱۳۷) رسیده است، به نظر می‌رسد این امری عقلانی باشد که خبرگان قانون اساسی قبل از اینکه «اشتباه و خطای رهبری در شرایطی به «گناه عمدی» یا انحراف جبران‌ناپذیری منجر شود، وی را از این امر برحذر دارند. این نکته مورد توجه بعضی اعضای مجلس بازرنگری قانون اساسی مانند آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی نیز بوده است: «در مسئله نظارت این‌طور نیست که معنایش این باشد که خدای نخواستہ خود رهبر یک نقص و عیبی دارد و بر کار او از جهت خودش نظارت می‌شود. خیلی مسائل هست در رابطه با اطرافیانش، در رابطه با بیتش، در رابطه با نفوذهایی که ممکن است از اطراف بشود و خودش هم توجه نداشته باشد. بنابراین یک نظارتی از بیرون بر بیت رهبر، بر روابط رهبر، عملکرد او بشود این چیزی نیست که واقعاً عیب داشته باشد ... این جور نیست که حالا مثلاً خبرگان مأمورینی در اطراف رهبر بگذارند و از همه طرف او را کنترل کنند! ... یعنی اگر فرض کنید خبرگان دیدند که در بیت رهبر، در اطرافیانش اشکالی هست این حق را دارند برونند به او تذکر بدهند» (اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱: ۱۲۶۶). اشاره‌ی برخی اعضای مجلس خبرگان پس از بازرنگری، به وظیفه‌ی این مجلس در پیشگیری از حوادث و نیز ارائه‌ی مشورت به رهبری، نشان‌دهنده‌ی تأیید این دیدگاه است (امینی، ۱۳۷۷: ۱۰۸-۱۰۹). علاوه بر این استدلال عقلی، به نظر می‌رسد که یک استدلال فقهی مهم که کمتر بدان استناد شده است وجود دارد که در این مقاله از آن به نصیحت حاکم اسلامی تعبیر شد و خبرگان رهبری نهاد متولی آن معرفی گردید. براساس این استدلال، اعضای مجلس خبرگان رهبری با توجه به اشرافی که بر عملکرد رهبری دارند، مستند به اصل ۸ قانون اساسی و به نمایندگی از مردم «وظیفه» دارند از باب وجوب نصیحت و خیرخواهی برای رهبر جامعه‌ی اسلامی، هر جا وی را در معرض خطا و اشتباهی دیدند، به او تذکر دهند تا جمع این خطاها به از دست دادن شرایط در وی منجر نشود. از این رو با توجه به اینکه اصل ۸، قانون را تعیین‌کننده‌ی کیفیت اجرای دعوت به خیر می‌داند، خبرگان می‌توانند با استناد به اصل ۱۰۸ قانون اساسی - که به آنان اجازه‌ی تعیین صلاحیت برای خود می‌دهد - علاوه بر اثبات امکان نظارت بر رهبری، وظیفه‌ی

نصیحت را نیز برای خود پیش‌بینی کنند. این استدلال می‌تواند با این پاسخ روبه‌رو شود که: «الف) نظارت، مبتنی بر مراقبت بر رفتار و تحقیق و بررسی عملکردهاست. درحالی‌که ادله امر به معروف و نهی از منکر، اجازه مراقبت از اشخاص و یا پیگیری از نحوه‌ی عملکرد آن‌ها را نمی‌دهد. مسلمانان هرچند موظف به امر به معروف و نهی از منکرند ولی احدی تحت این عنوان مجاز به (تفحص) از رفتار دیگری نیست. ب) اگر نظارت، به‌عنوان امری برای (لزوم پاسخگو بودن شخص مسؤول) تلقی شود و او را مکلف به ارائه توضیح در برابر نهاد نظارتی بگرداند، قهراً ادله امر به معروف و نهی از منکر از این جهت نیز قاصر است و توان اثبات (لزوم پاسخگو بودن رئیس) در برابر دیگران را ندارد. ج) خطای در تطبیق، مشمول نهی از منکر نیست. از این‌رو نهی از منکر نسبت به کسی که قصد گناه ندارد و در تشخیص مصداق دچار اشتباه شده است، واجب نیست. بر این اساس، چنانچه نظارت مقید به نهی از منکر و مبتنی بر آن باشد. بسیار محدوده تنگ و مضیقی خواهد داشت و عملاً به رکود نظارت و تعطیل آن خواهد انجامید زیرا چگونه می‌توان اثبات کرد که رهبری در مورد خاصی با شناخت کامل از موضوع و درک صحیح از واقعیت، بر خلاف وظیفه اقدام نموده است؟» (سروش محلاتی، ۱۳۷۸: ۱۱۵-۱۱۶). چنانکه ایشان با استناد به این دلایل به این نتیجه می‌رسد که روایاتِ النصحیة لائمة المسلمین نیز نمی‌تواند نظارت به مفهوم حقوقی آن را تثبیت کند^(۳۴) و ابعاد گوناگون نظارت را مستند و موجه سازد (سروش محلاتی، ۱۳۷۸: ۱۱۶). اگرچه تبیین رابطه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به خیر با نظارت فرصت دیگری می‌طلبد، به‌اجمال باید گفت اولاً، امر به معروف و نهی از منکر نه تنها با نظارت و تفحص تعارض نداشته بلکه مبنای نظارت و ایجاد نهادهای نظارتی است.^(۳۵) این ادعا را دیدگاه‌های فقهی^(۳۶) و سیره‌ی پیامبر (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و مسلمین در نظارت بر بازار و... اثبات می‌کند. ثانیاً، امر به معروف و نهی از منکر معنایی جز لزوم پاسخگویی مرتکب ندارد، خواه پاسخ عملی وی که به شکل ترک گناه متجلی می‌شود یا استدلالی که وی برای توجیه عمل خویش ارائه می‌دهد. ثالثاً، درست است که خطای در تطبیق مشمول نهی از منکر نیست اما اگر عمل انجام‌گرفته جزو اموری باشد که شارع راضی به انجام آن نیست حتی اگر ناشی از جهل به موضوع باشد و نه جهل به حکم، مشمول ارشاد جاهل (دعوت به خیر) خواهد شد که قبلاً رابطه‌ی آن با نصیحت معلوم شد. این امر بی‌شک در مورد اعمال غیرشخصی رهبری که آثار مهمی در جامعه خواهد داشت نیز صادق است.

نتیجه‌گیری

با توجه به نکات و استدلال‌های بیان‌شده مبنی بر اینکه: یک؛ انواع نصیحت از جمله نصیحت امام مسلمین زیرمجموعه‌ی دعوت به خیر است، دوم؛ اصل ۸ قانون اساسی تعیین شرایط، حدود و کیفیت انجام دعوت به خیر را بر عهده‌ی قانون‌گذار است، سوم؛ نصیحت امام مسلمین از سوی مردم در قالب تذکر به وی، به‌دلیل حساسیت‌ها و لزوم داشتن ابزار لازم برای سنجش خطای احتمالی او نیازمند خبرگانی منتخب مردم است، چهارم؛ وقتی مجلس خبرگان رهبری ابزار لازم برای بررسی و اعلام انعزال رهبر مسلمین را در اختیار دارد عقلاً باید از این ابزار برای جلوگیری از بروز چنین وضعیتی استفاده کند، پنجم؛ برداشت و فهم برخی اعضای صاحب‌نظر خبرگان نیز بر لزوم ارائه‌ی مشورت به رهبری و حراست از او به نمایندگی از مردم است، ششم؛ براساس اصل ۱۰۸ تغییر و تصویب قانون خبرگان با خود آنان است، می‌توان نتیجه گرفت که هرچند واژه‌ی «النصيحة لائمة المسلمين» در قانون اساسی تصریح نشده، جایگاه آن از جمله مبنا و چارچوب لازم برای اعمال آن در این قانون فراهم است و بر همین اساس مجلس خبرگان می‌تواند به استناد اصول ۸ و ۱۰۸ قانون اساسی شرایط، حدود و کیفیت نصیحت امام مسلمین را تعیین کند و به تصویب برساند. از این رو پیشنهاد می‌شود یک، موضوع النصيحة لائمة المسلمين مستند به اصل ۸ قانون اساسی به‌عنوان وظیفه در آیین‌نامه‌ی مجلس خبرگان رهبری درج شود؛ دوم؛ آیین‌نامه از محرمانه بودن خارج شده، مردم با وظایف و اقدام‌های کمیسیون تحقیق بیشتر آشنا شوند؛ سوم، زمینه‌ی ارتباط راحت‌تر مردم برای انتقال نظرها، گزارش‌ها و پیشنهادهایشان به نمایندگان خود در این مجلس فراهم شود و بودجه‌ی لازم برای این امر-ایجاد دفتر و ...- در اختیار اعضای مجلس خبرگان قرار گیرد.

یادداشت‌ها

۱. «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت. شرایط و حدود و کیفیت آن را قانون معین می‌کند. والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر».
۲. امام خمینی (ره)، بعضی از این احادیث را ضعیف دانسته و معتقد است که این‌گونه عبارات بر وجوب شرعی دلالت نمی‌کند تنها حقوق مؤمنان بر یکدیگر را می‌رساند (موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۴۳۹).
۳. ظاهراً اشتراک لفظی خیرخواهی (ترجمه‌ی فارسی نصیحت) با دعوت به خیر موجب شده که بعضی نصیحت را و تمامی روایاتی را که در آن‌ها از نصیحت سخن گفته شده، تعبیر به دعوت به خیر کنند. این نظر قابل تأمل به نظر می‌رسد، چراکه «خیر» در دعوت به خیر، لفظی کلی و دارای مصادیق متعدد است ناظر به عملی که فرد به انجام آن دعوت می‌شود، اما «طلب خیر» در نصیحت، ناظر به انگیزه‌ی فرد ناصح است و از این‌رو مساوی دانستن این دو نیازمند دلیل است، چراکه اصل بر این است که هر لفظی واجد معنای خاصی است و شارع در استفاده از آن مقصود خاصی را دنبال می‌کند.
۴. در روایات به لزوم نصیحت (خیرخواهی) مردم نسبت به خداوند نیز اشاره شده که بعضی فقها آن را طرفینی می‌دانند: «نصیحة الله لخلقہ بدعائه الی ما هو خیر لهم فی الدنیا و الآخرة أو نصیحتهم لأنفسهم بالتزام مرضات الله تعالی و نصیحتهم لله و هی راجعة الی نصیحتهم لأنفسهم و هی الایمان بالله و نفی الشریک و ترک الالحاد ... و القيام بطاعته و الاجتناب عن معصيته و الحب له و البغض فیہ و موالات من أطاعه و معادات من عصاه...» (سروری مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۱۲: ۳۶۲).
۵. «عن أبی عبد الله (ع) قال: یجب للمؤمن علی المؤمن النصیحة له فی المشهد و المغیب و قال رسول الله (ص): إن أعظم الناس منزلةً عند الله یوم القيامة أمشاهم فی أرضه بالنصیحة لخلقہ».
۶. المراد بنصیحة المؤمن للمؤمن إرشاده إلی مصالح دینه و دنياه، و تعلیمه إذا كان جاهلاً و تنبیہه إذا كان غافلاً و الذب عنه و عن إعراضه إذا كان ضعيفاً، و توقيره فی صغره و کبره، و ترک حسده و غشه و دفع الضرر عنه، و جلب النفع إلیه.
۷. «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا و لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ و تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ و تَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا و تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا».
۸. «و أمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ و النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ و الْمَغِيبِ و الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ و الطَّاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ».
۹. «انی عارف لذي الطاعه منكم فضله و لذي النصيحه حقه».

۱۰. «و امحض أخاك النَّصِيحةَ حسنة كانت أو قبيحة».
۱۱. «و النصيحة لا تكون قبيحة و لكن ربما يستقبلها السامع لصعوبتها».
۱۲. «و اقبلوا النصيحة ممن أهداها إليكم و اعقلوها على أنفسكم».
۱۳. «فلا تكلموني بما تكلم به الجبارة ... و لا تظنوا بي استتقلا في حق... فلا تكفوا عن مقالة بحق أو مشورة بعدل فإنني لست في نفسي بفوق أن أخطئ».
۱۴. «عن أبي عبد الله (ع) قال: يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له في المشهد و المغيب».
۱۵. هر کس برادر (دینی) خود را پنهانی نصیحت کند، او را آراسته و اگر آشکارا نصیحتش نماید ارزش او را کاسته است (امام حسن عسکری (ع)، تحف العقول: ۴۸۹).
۱۶. التُّصْحُ بَيْنَ الْمَلَأِ تَفْرِيعٌ (ابن ابی الحدید، بی تا، ج ۲۰: ۳۴۱).
۱۷. «... و فی غیبتہ بالاعلام بالکتابة أو الرسالة أو بحفظ عرضه و الزجر عن غیبتہ و دفع العادی عنه و طلب المصالح له».
۱۸. دقت در روایت مربوطه -که معمولاً ناقص بیان می‌شود- خالی از لطف نیست: «... فقال أمير المؤمنين «ع»: ويلك يا شريح، أخطأت من وجوه: أمّا واحدة فأنا إمامك تدين الله بطاعتي و تعلم أنّي لا أقول باطلا، فرددت قولي و أبطلت دعواي، ثمّ سألتني البيّنة فشهد عبد، و أحد سيدي شباب أهل الجنة فرددت شهادتهما، ثمّ ادّعت عليهما أنّهما يجرّان إلي أنفسهما. أما إنّني لا أرى عقوبتك إلّا أن تقضى بين اليهود ثلاثة أيام، أخرجوه. فأخرجه إلى قبا، فقضى بين اليهود ثلاثا ثمّ انصرف...» (بحار الأنوار ۴۱/ ۵۶؛ تاريخ أمير المؤمنين «ع»، الباب ۱۰۵، الحديث ۶).
۱۹. «إنّ هذا التواصي إذا أخذ في الانتشار كظاهرة اجتماعية يأخذ نمطاً من القدرة السياسيّة العامّة و حكومة الأُمّة و المجتمع على نفسه و إن كان مجرى هذه القدرة العامّة يختلف عن مجرى و قناة الحكومة و الدولة. و لعلّه إلیذلك يشير تعبير الفقهاء بولاية عدول المؤمنین و إن كان ظاهر مرادهم تخصيصه بالحسيات».
۲۰. «و الولاية و السلطنة و القدرة كصفة في الموجودات التكوينية ترجع إلى کمالات الوجود و هي بطبيعتها تشتدّ شدّة و ضعفاً بدرجات كالوجود و بالتالي فتتباين حدود الماهيات بحسب ذلك».
۲۱. «امر و نهی باید به گونه‌ای باشد که در خلوت صورت پذیرد تا کسی دیگر متوجه این تذکرات نگردد [مگر جایی که] هیچ راهی جز گفتن در حضور دیگران برای بازداشتن او وجود ندارد».
۲۲. در امر کردن و نهی نمودن، قصد قربت و اخلاص معتبر نیست، بلکه این‌ها دو واجب توصلی می‌باشند برای ریشه‌کن کردن فساد و به‌پا داشتن واجبات. البته اگر قصد قربت داشته باشد، در مقابل امر به معروف و نهی از منکر مأجور می‌باشد.
۲۳. «... من وجوب الإرشاد و تعليم الأحكام الثابت بعمومات الكتاب و السنّة، فمن الكتاب قوله عزّ من قائل: و لتكن منكم أمة يدعون إلى الخير».

۲۴. موضوع الإرشاد هو الجهل بالحکم و به یمتاز عن باب الأمر بالمعروف و النهی من المنکر، فالموضوع فی هذا الباب هو العمل الواقع علی خلاف الشرع عمدا حتی یكون العمل معصیة و منکرا.
۲۵. البته در کتاب مورد اشاره به این نکته تصریح شده که برخی فقها معتقدند تعلیم جاهل به دعوت به خیر بازمی‌گردد نه امر به معروف و نهی از منکر چون «اگر کسی از تکلیفی بی‌خبر باشد و بدین دلیل آن را انجام ندهد، آموزش این تکلیف به او امر به معروف نیست بلکه امر به معروف یادآوری تکلیفی است که کسی آن را می‌داند ولی انجام نمی‌دهد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۱۱۰).
۲۶. رشیدیان - «قانون معین می‌کند» را، مشخص بفرمایید که کدام قانون معین خواهد کرد و بهتر است بنویسیم «این قانون و قوانین دیگر». نایب رئیس - بهتر است قرار بگذاریم که وقتی می‌گوییم قانون معین می‌کند یعنی قانون این کشور یعنی قانون اساسی معین می‌کند یعنی این قانون و قوانین ناشی از آن معین می‌کند.
۲۷. برای مطالعه‌ی بیشتر ر.ک: طلائی، اکبر، لزوم اصلاح «طرح حمایت از آمرین به معروف و ناهیان از منکر»، مصاحبه با خبرگزاری فارس، ۹۳/۰۷/۲۹ به آدرس:
<http://www.farsnews.com/printable.php?nn=13930729000440>
۲۸. باید توجه داشت که همیشه موضوع نصیحت، خطاهای شخصی حاکم نیست، بلکه می‌تواند نسبت به سیاست‌های کلی نظام یا نحوه‌ی اجرای آن باشد.
۲۹. اصل ۱۱۱: «هر گاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصدونهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصدوهشتم می‌باشد. در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظفند، در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند...»
۳۰. «سروش محلاتی: ... قهراً این نظارت به اندازه‌ای ملازمه دارد که حدود اندازه‌اش بیش از اینکه شرایط کلی، استمرار پیدا می‌کند، نخواهد بود لذا ما نمی‌توانیم به چنین اطلاقی تمسک کنیم و در نتیجه بتوانیم بر سازمان‌هایی که زیر نظر رهبری هستند (البته به صورت خرد) وارد شویم» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵: ۲۶ - ۵۳).
۳۱. اصل ۱۰۸: «... هر گونه تغییر و تجدید نظر در این قانون و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است.»
۳۲. اشکال‌کننده در مصاحبه با حجت‌الاسلام والمسلمین رفسنجانی تصریح می‌کند که به لحاظ دینی «النصیحة لائمة المسلمین» وظیفه‌ی همگانی است و خبرگان هم می‌توانند چنین کاری انجام بدهند، لذا اشکال ایشان آن است که از اصل ۱۱۱ و النصیحة لائمة المسلمین چنین نظارتی برداشت نمی‌شود (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵: ۲۶ - ۵۳).
۳۳. بعضی اعضای خبرگان حتی برای کمیسیون تحقیق نوعی استقلال قائل شده‌اند، چنانکه معتقدند

- کمیسیون اشکالات را «قبل از خبرگان باید با رهبری در میان بگذارند، ممکن است رهبری دلیلی داشته باشد یا سندی ارائه کند که قانع کننده باشد» (یزدی، ۱۳۸۵: ۸۰).
۳۴. حضرات آیات استادی، جنتی، یزدی، رفسنجانی جوادی آملی و امینی به مسئله لزوم نظارت تصریح دارند (حکومت اسلامی، ش ۸، ۴۰ و ۴۱).
۳۵. ر.ک: طلائی، ۱۳۹۱: ۱۱۲-۱۱۷.
۳۶. گشت زنی و نظارت در اماکن عمومی، به عنوان مبارزه و برخورد با مفسد اجتماعی برای بسیجیان یا غیر آن‌ها با هدف ردع از منکرات و با وجود شرایط مانعی ندارد (بهجت فومنی، ۱۴۲۸ق، ج ۳: ۱۴۳).

منابع و مآخذ

- اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۴)، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، تهران: چ اول، ج ۱.
- اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۱)، صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، تهران: چ دوم.
- ارسطا، محمدجواد (۱۳۸۹)، نظارت بر اعمال حکومت، تقریرات دوره‌ی دکتری حقوق عمومی، پردیس قم دانشگاه تهران.
- استادی، رضا (۱۳۸۵)، «مجلس خبرگان و مشروعیت نظام (مصاحبه)»، حکومت اسلامی، ش ۴۱، صص ۳۷-۶۲.
- امینی، ابراهیم (۱۳۷۷)، «مقررات و عملکرد مجلس خبرگان (مصاحبه)»، حکومت اسلامی، ش ۴۰، صص ۶۶-۸۰.
- بحرانی، محمد سند (۱۴۲۶ق)، أسس النظام السیاسی عند الامامیة، قم: مکتبه فدک، چ اول. جمعی از پژوهشگران (زیرنظر هاشمی‌شاهرودی، سید محمود) (۱۴۲۶ق)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)، قم: مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، چ اول، ج ۱.
- جتی، احمد (۱۳۸۵)، «شرایط، وظایف و اختیارات خبرگان ملت (مصاحبه)»، حکومت اسلامی، ش ۴۱، صص ۳۷-۶۲.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۷)، «جایگاه فقهی - حقوقی مجلس خبرگان (مصاحبه)»، حکومت اسلامی، ش ۸، صص ۱۰-۴۰.
- حرّ عاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة، مؤسسه‌ی آل‌البیت (ع)، قم: چ اول، ج ۱۶. حسینی خامنه‌ای، سید علی بن جواد (۱۴۲۴ق)، أجوبة الاستفتاءات (فارسی)، قم: دفتر مقام معظم رهبری، چ اول.
- سروش محلاتی، محمد (۱۳۷۵)، «نصیحت ائمه‌ی مسلمین»، حکومت اسلامی، سال ۱، ش ۱، صص ۱۳۵-۱۸۹.
- سروش محلاتی، محمد (۱۳۷۸)، «خبرگان و نظارت؛ بررسی فقهی - حقوقی درباره‌ی نقش مجلس خبرگان در نظارت بر رهبری»، حکومت اسلامی، ش ۱۴، صص ۱۱۲-۱۳۹.

سروری مازندرانی، محمد صالح بن احمد بن شمس (۱۳۸۲ق)، شرح الکافی، تهران: المكتبة الإسلامية، چ اول، ج ۱۲.

سید رضی، محمد (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، قم: مؤسسه‌ی نهج البلاغه، چ اول.

طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق)، مجمع‌البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چ سوم، ج ۳.
 طلابکی، اکبر (۱۳۹۱)، بررسی تحلیلی نحوه‌ی تحقق اصل هشتم قانون اساسی با نگاهی به نهاد ملی حقوق بشر و نهاد حسبه، رساله‌ی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه تهران.
 طلابکی، اکبر، لزوم اصلاح «طرح حمایت از آمرین به معروف و ناهیان از منکر»، مصاحبه با خبرگزاری فارس، ۲۹/۰۷/۹۳ به آدرس:

<http://www.farsnews.com/printable.php?nn=13930729000440>

عمید زنجانی، عباسعلی (۱۴۲۱ق)، فقه سیاسی، تهران: امیرکبیر، چ چهارم، ج ۱.
 کعبی، عباس (۱۳۹۱)، «امر به معروف و نهی از منکر تابع مصالح و مفاسد واقعی است (مصاحبه)»، کیهان فرهنگی، سال بیست‌ونهم، ش ۳۱۰-۳۱۲، مهر-آذر.

کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی (ط-الاسلامیة)، تهران: دارالکتب الإسلامية، چ چهارم، ج ۲.

مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۴ق)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران: دارالکتب الإسلامية، چ دوم، ج ۹.

محرمی، توحید (۱۳۸۵)، «نظارت خبرگان رهبری»، حکومت اسلامی، ش ۴۱، صص ۸۷-۱۱۰.

محمود عبدالرحمان (بی‌تا)، معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیة، ج ۳.

مرعشی شوشتری، سید محمدحسن (۱۴۲۷ق)، دیدگاه‌های نو در حقوق، تهران: میزان، چ دوم، ج ۱.
 مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۷)، «جایگاه فقهی- حقوقی مجلس خبرگان (مصاحبه)»، حکومت اسلامی، ش ۸، صص ۴۱-۵۶.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹)، بزرگ‌ترین فریضه، قم: مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چ اول.

مصطفوی، سید محمدکاظم (۱۴۲۱ق)، مائة قاعدة فقهیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چ چهارم.

منتظری نجف‌آبادی، حسینعلی (۱۴۰۹ق)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه‌ی محمود صلواتی و ابوالفضل شکوری، تهران: مؤسسه‌ی کیهان، چ اول، ج ۸.

منتظری نجف‌آبادی، حسینعلی (بی‌تا)، رساله‌ی استفتاءات (منتظری)، قم: چ اول، ج ۲.

- موسوی خمینی، روح الله (۱۴۲۵ق)، ترجمه‌ی تحریر الوسیله، ترجمه‌ی علی اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ج ۲.
- موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۱۵ق)، المكاسب المحرمة (للامام الخميني)، تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چ اول، ج ۱.
- موسوی قزوینی، سید علی (۱۴۲۴ق)، ینایع الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چ اول، ج ۲.
- موسوی قزوینی، سید علی (۱۴۲۷ق)، الاجتهاد و التقليد (التعليقة على معالم الاصول)، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چ اول.
- هاشمی رفسنجانی، علی اکبر (۱۳۸۵)، «ضرورت و جایگاه: مجلس خبرگان در جمهوری اسلامی (مصاحبه‌ی ۱)»، حکومت اسلامی، ش ۴۰، صص ۲۶ - ۵۳.
- یزدی، محمد (۱۳۸۵)، «مجلس خبرگان و چگونگی نظارت بر رهبری (مصاحبه)»، حکومت اسلامی، ش ۴۱، صص ۷۷-۸۶.